

رویکردهای دموکراتیک در برنامه‌ریزی شهری و ظهور نظریه مجادله‌ای (اگونیسم)

داود کریم زاده^۱

دکتر زهره داود پور^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۷/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۰۶

چکیده

در طی چند دهه اخیر رویه‌های دموکراتیک به عنوان هسته اصلی بیشتر شیوه‌های برنامه‌ریزی شهری مطرح بوده است. در این رابطه پژوهش پیش رو به شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش فراتحلیل به بازخوانی رویه‌های دموکراتیک در بطن نظریه‌های برنامه‌ریزی و دموکراسی پرداخته و نحوه برهمکنش پارادایمی بین آنها را مورد کنکاش قرار داده است. مسئله اصلی تکوین عمل برنامه‌ریزی مبتنی بر خواست عموم و عجین با ماهیت دموکراتیک آن می‌باشد که نتایج این پژوهش نشان می‌دهد با گذار به دوران پسامدرن چشم انداز برنامه‌ریزی در همسوی با رویه‌های دموکراتیک با سوژه‌های همچون خواست عمومی، وفاق، تکثر گرایی، عدم قطعیت و عرصه‌های مجادله‌ای پیوند خورده است. بر همین اساس نظریه برنامه‌ریزی در چرخش پارادایمی خود به سمت برنامه‌ریزی مجادله‌ای (اگونیسم) به عنوان یک سازوکار پاسخگویی دموکراتیک و با پشتوانه فکری دموکراسی مجادله‌ای گرایش پیدا نموده است. لذا این پژوهش سعی در شناخت و بسترسازی ظهور تئوری‌های نوین دموکراتیک و بویژه تئوری اگونیسم در ایران داشته و به تبع آن پایه‌گذاری گفتمان‌های اجتماعی در جهت تبدیل ستیزه‌گری به مجادله، تبدیل دشمن به مخالف و خشونت به رقابت.

واژگان کلیدی: نظریه برنامه‌ریزی، دموکراسی شورایی، برنامه‌ریزی (اگونیسم) مجادله‌ای

^۱ دانشجوی دوره دکتری شهرسازی، گروه شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قزوین Soran.ci@gmail.com

^۲ دانشیار گروه شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قزوین

۱- مقدمه

بزرگترین و شاید مهمترین میراث انسان شهرها هستند. شهرهای که مظهر برافراشته شدن ارزش‌های دموکراتیک نظیر عدالت، همسانی، زندگی اجتماعی، نوآوری و خلاقیت بوده و ذات آزادی خواهی انسان در آن به تکامل می‌رسد. ریشه‌های میراث دموکراتیک را شاید بتوان در شهرهای دوران باستان یونان و بویژه ایران، جایی که نخستین منشور حقوق بشر بر مبنای ارزش‌های دموکراتیک بر لوح‌های گلی حک شده، یافت نمود. این میراث در خط سیر زمان به مکان‌های شهرهای امروزی و پارادایم‌های دانش شهرسازی جهان انتقال یافته و افق تکامل آن در تئوری‌های نوین شهرسازی جهان پدیدار گشته است، بطوریکه رد پای تحولات آن را می‌توان در ساختار و سازمان شهرهای امروزی دنبال نمود. شهرهای که بستری برای وفاق، گفتگو و اجماع بوده و علاوه بر روابط خصوصی، گفتمان‌های اشتراک جمعی در فضاهای عمومی آن اتفاق افتاده است. از این رهگذر دانش شهرسازی در پاسخ به این تمایل ذاتی انسان به توسعه و تکامل سرشت و خواست عمومی خود تحولات گسترده‌ای در پارادایم‌های خود ایجاد نموده است. لذا می‌توان گفت که برنامه ریزی نه تنها از لحاظ تاریخی با حداقلی از دموکراسی عجین بوده است، بلکه بر مبنای تحلیلی که در این تحقیق ارائه می‌شود، برنامه ریزی و دموکراسی دو پدیده و مفهوم همبسته‌اند که حرکت در راستای ارتقای یکی به ارتقای دیگری منجر می‌گردد. به عبارت بهتر، برنامه ریزی ابزار یا فرایندی است که به تکوین و ارتقای دموکراسی می‌انجامد و خود در چنین روندی بسط می‌یابد. بر همین اساس تئوری‌های برنامه ریزی، ابزار اصلی تحقق توسعه بر مبنای به رسمیت شناختن آزادی‌های فردی و اجتماعی، آن هم به نحوی مسالمت آمیز و مبتنی بر مصالحه، توافق و اجماع در متن جامعه‌ای دموکراتیک محسوب می‌شوند (ترکمه، ۱۳۹۴، ۱۶). تحولات سیاسی و اجتماعی در دو دهه آخر قرن بیستم نقطه عطف بزرگی در چرخش شهرسازی آمرانه و فن سالارانه به سمت نوعی شهرسازی مشارکتی و دموکراتیک محسوب می‌شود. اوج گیری جنبش زیست بوم گرایی و توسعه پایدار، فروپاشی نظام‌های اقتدارگرا، رشد وسیع دموکراسی و حقوق بشر، گسترش مفاهیم مربوط به جامعه مدنی، کثرت گرایی و جنبش‌های فرهنگی، در زمان حاضر سنت شهرسازی را در وضعیت بحرانی و نوعی بن بست نظری و علمی قرار داده است (مه‌دیزاده، ۱۳۸۰، ۴۵).

آنچه که در این حوزه اهمیت می‌یابد درک این واقعیت است که همسویی با رویه‌های دموکراتیک منجر به کنترل و دروندادهای مطلوب‌تری در بیشتر مسائل بویژه در حوزه شهری شده، و این موضوع خود یکی از چالش‌های اصلی این پژوهش می‌باشد. اما با وجود تلاش‌های نظام یافته برای استقرار رویه‌های دموکراتیک در برنامه ریزی معاصر، کماکان شاهد ظهور الگوهای برنامه ریزی آمرانه، فن سالارانه و بی توجه به صاحبان اصلی شهرها هستیم. با این وصف مسئله اصلی تکوین عمل برنامه ریزی مبتنی بر خواست عموم و عجین با ماهیت دموکراتیک آن می‌باشد. در این بین با

وجود پیچیدگی رویکردهای متفاوت در حوزه برنامه‌ریزی شهری، اخیراً رویکرد های ارتباطی منتج از تئوری کنش ارتباطی هابرماس و تئوری دموکراسی مجادله‌ای شانتال موفه بیشتر مورد توجه بوده و همسویی بیشتری با رویه‌های دموکراتیک داشته‌اند. لذا ضرورت کاوش در پیوند تئوری‌های برنامه‌ریزی و برهمکنش پارادایمی با تئوری‌های دموکراسی همچون تئوری شورایی، انجمنی و مجادله‌ای مد نظر بوده و با نقد رویه‌های موجود ریشه‌های ظهور پارادایم نوین برنامه‌ریزی مجادله‌ای (اگونیسیم) بیان خواهد شد. در همین راستا این مقاله در واقع تلاشی برای شناخت و بسترسازی ظهور تئوری‌های نوین دموکراتیک و بویژه تئوری اگونیسیم در ایران و به تبع آن تبیین تحولات اثر بخش در این حوزه می‌باشد.

۲- روش شناسی تحقیق

در این پژوهش با استفاده از شیوه تحلیلی توصیفی و روش فرا تحلیل گفتمان‌های حاکم و تحولات پارادایمی در حوزه‌های دموکراسی و نظریه برنامه‌ریزی بررسی شده است. مراحل پژوهش حاضر در قالب سه قسمت اصلی انجام شده است. ابتدا تحولات پارادایم‌های دموکراسی در جهان بررسی و در این بین هنجارهای دموکراتیک در رویه‌های برنامه‌ریزی شهری بازخوانی شده است. دوم، تطور پارادایمی در نظریه‌های برنامه‌ریزی شهری مرور شده و با مقایسه تئوری‌های یورگن هابرماس و شانتال موفه به شرایط تکوین برنامه‌ریزی ارتباطی و از طرفی به تبیین تئوری نوین برنامه‌ریزی مجادله‌ای در شهرسازی پرداخته شده است. در نهایت، شرایط ظهور این تئوری مورد کنکاش و بررسی قرار گرفته است.

۱- نتایج و یافته‌ها

تحول نظری دموکراسی شورایی^۱
در میان انواع گوناگون دموکراسی با وجود تفاوت‌های بنیادین، دموکراسی شورایی به عنوان بدیلی برای دموکراسی‌های دیگر نظیر دموکراسی انجمنی و مستقیم مطرح شده است. این تئوری یک قدم فراتر از ملزومات مشارکت برداشته است و بر اساس آن تنها از طریق گفتمان بین شهروندان مستقل و برابر است که دموکراسی واقعی قابل حصول است. (Hanberger, 2006, 23) از دیدگاه تئوری دموکراسی شورایی،^۲ اگر نظام‌های دموکراتیک خواستار ماندگاری مشروعیت خود هستند می‌بایستی فرایندهای تصمیم‌گیری توسط افراد ذی نفع، با دلایل کافی مورد پذیرش و تصدیق قرار گیرند (King, 2003: 25). و یکی از راههای این مشروعیت، مطرح شدن تمام مباحث در یک عرصه شورایی است. فقدان چنین عرصه‌ای ممکن است منجر به کمبود مباحث مرتبط

^۱Deliberative Democracy

^۲Deliberative Democratic Theory

مطرح شده برای تصمیم سازان شود و پذیرش آن را برای افراد ذی نفع در طرح دشوارتر سازد. لذا تدارک فرایند شور و مشورت در یک فضای عمومی نظیر جلسات عمومی و رسانه‌ای می‌تواند به عنوان ابزار مهمی در تاثیر گذاری فرایندهای برنامه‌ریزی و اجرای موثر طرح‌ها محسوب شود (Falleth, 2010: 749). دمکراسی شورایی هرگز به عنوان یک تئوری واحد محسوب نشده است (Neblo 2007: 530). امروزه تئوری دمکراسی شورایی دوران بلوغ را طی نموده است (Bohman, 473 : 1998)، لذا می‌توان مراحل توسعه‌ای متمایزی از تئوری دمکراسی شورایی را تشخیص داد که هر کدام از توسعه و تطور مرحله قبلی منتج شده است (جدول شماره 1).

جدول ۱. تکامل چهار نسل از تئوری دموکراسی شورایی

نسل اول	نسل دوم	نسل سوم	نسل چهارم
ایده اصلی	ترکیبی از هابرماس و راولس همراه با الزامات عملی	نهادینه کردن دموکراسی شورایی در سطح کلان و خرد	شکل گرفتن نظام شورایی منتج از سه نسل قبل
شور و مشورت به عنوان...	ارتباطی که بر مبنای آن دیدگاه‌ها از طرف عموم مورد تصدیق قرار گیرد	ارتباطی که بر مبنای آن دیدگاه‌های متنوع در تصمیم سازی مد نظر قرار می‌گیرند	ارتباطی که بر مبنای آن دیدگاه‌های مخالف و متعارض به عنوان فرصت دیده می‌شود
اساس و مبنای مشروعیت	تصدیق همگانی (به عنوان مثال: سازش در ناسازگاری، تعامل دو طرفه)	منابع استدلالی غیر رسمی از دموکراسی (به عنوان مثال: پذیرش گسترده)	نحوه عمل فرایند شور و مشورت و ارزیابی میزان کیفیت این فرایند
نظریه پردازان اصلی	گاتمن و تامسون؛ باهمن	بیبیر و بارتلت؛ او فلاین؛ هندریکس	مانسبریچ؛ درزیک

منبع: Mantisalo, 2016 و نگارنده.

اولین نسل از تئوری دمکراسی شورایی با مد نظر قرار دادن استدلال هنجاری خود تئوری مرتبط بوده و مفهوم وفاق نقش اصلی را دارد. ال‌ستاب (Elstub, 2010, 298) از هابرماس و راولس به عنوان نظریه پردازان نسل اول یاد می‌کند. هابرماس (۱۹۹۶) نقش برجسته‌ای در نخستین سرچشمه‌های تفکر دموکراسی شورایی ایفا نمود. او معتقد بود که تصمیمات مشروع در رژیم‌های دموکراتیک تنها از طریق رویه شورایی میسر بوده، بطوریکه برای همه ذی نفعان فرصت نظر دادن در فرایند تصمیم سازی مهیا می‌باشد (Elstube, 2016: 141).

^۱Deliberation

^۲Normative justification

نسل دوم از زبان منطق فاصله گرفته و به سمت تعامل دو طرفه و متقابل تمایل پیدا نمود (Mansbridge et al., 2010). عبارت رایج بین نظریه پردازان نسل دوم "عمل متقابل" است. مطابق با معیارهای عمل متقابل، استدلال‌های مفروض در فرایند شور و مشورت عمومی باید بطور دوطرفه قابل پذیرش بوده، لذا این استدلال‌ها می‌بایستی توسط هر شهروند در شرایط یکسان مورد تایید قرار گیرند (Gutman & Thompson, 1996: 54). اما در جایی که محدودیت‌های توافق برای طرفین وجود داشته باشد، رسیدن به وفاق مد نظر نبوده بلکه هدف سازشی مبتنی بر شور و مشورت است که اصطلاحاً "سازش در ناسازگاری" نامیده می‌شود (Gutman & Thompson, 2004: 78). محققان نسل دوم مانند درزیک (dryzek, 2000, 17)، دواکس (Deveaux, 2003, 798) و یانگ (Young, 1996, 129-130) تئوری دموکراسی شورایی را در ارتباط نزدیکی با حوزه‌های دیگری نظیر فیمینیسیم، چند فرهنگی و سیاست‌های زیست محیطی قرار دادند. با این وجود نسل دوم هنوز بر ماهیت هنجاری آن صحنه می‌گذاشت و امکان استفاده ابزاری و یا استراتژیک توسط صاحبان قدرت در آن وجود داشت (Elstub, 2016: 141). لذا محققان این حوزه سعی نمودند تا دموکراسی شورایی را به مفاهیم دنیای واقعی نزدیک تر کرده و با بهره‌گیری از قابلیت‌های نهادی بستری برای شور و مشورت واقعی فراهم کنند. بر این باور فرایند شور و مشورت موجباً نیازمند نهادهای بود که بتواند تنوع موضوعات دنیای واقعی نظیر چند فرهنگی، علایق شخصی و نابرابری اجتماعی در برگرد (همان منبع، ۴). از اینرو محققان این حوزه در پی گسترش بخش‌های از بنیان‌های این حوزه بودند که مبتنی بر شیوه‌های مشارکتی مختلف نظیر هم‌اندیشی شهروندان^۳، واحد‌های برنامه‌ریزی^۴، کنفرانس‌های اجماع محور و بودجه‌ریزی مشارکتی^۵ باشد (همان منبع، ۴). لذا نسل سوم در مراحل توسعه دموکراسی شورایی یک قدم فراتر نهاده و فرایند شور و مشورت در آن با "موفقیت" تعبیر شده، حتی زمانی که طرفین درگیر تنها از خواست و باورهای خود طرفداری کرده و از بابت آن استدلال عمومی شکل مذاکره شدید به خود گرفته باشد. (Bäcklund and Mäntysalo, 2010,) (344)

محققان نسل سوم علاوه بر اجرایی کردن شور و مشورت در حیطه سیاست‌های زندگی واقعی، بیشتر در جستجوی روش‌ها و معیارهای متناسب با تشکیل نهادهای مشارکتی بودند. از اینرو رویکردی خرد اتخاذ نمودند که نهادها و واحد‌های عمومی کوچک را از عرصه‌های مباحثه کلان‌گسترده تر که در داخل آن عمل می‌کردند، جدا می‌نمود (Thompson 2008; Chambers 2009;)

^۱Reciprocity

^۲Feasible Deliberation

^۳Citizen's Juries

^۴Planning cell

^۵Participatory Budgeting

(Dryzek 2010b; Mansbridge et al. 2012) و این دقیقاً جایی بود که محققان دموکراسی شورایی به لزوم خوانش دوباره مفهوم نظام شورایی^۱ پرداختند. واژه نظام شورایی برای اولین بار توسط مانسبریج (Mansbridge) در اواخر دهه ۱۹۹۰ ارائه شد. مانسبریج (۱۹۹۹) در مقاله خود بر این باور بود که فرایند شور و مشورت می‌بایستی به مثابه لنزهای عریضی عمل کند که بصورت موشکافانه‌ای پیچیدگی‌های جریانات استدلالی و شورایی را در جوامع امروزی تشخیص دهد (Elstub et al, 2016, 146). رویکرد نظام شورایی شیوه تفکر نوینی در ارتباط با تئوری و عمل فرایند شور و مشورت ارائه نموده، بر همین اساس تحقیقات نوظهور حاکی از تولد نسل چهارمی از تئوری دموکراسی شورایی داند. در این برهه از تکامل تئوری دموکراسی شورایی، تمایل سیستماتیک در آن را می‌توان به عنوان برآیندی از سه نسل پیشین توصیف نمود که عبارت بودند از "بنیان‌های هنجاری قوی"^۲، "امکان‌پذیری نهادی"^۳ و "نتایج تجربی"^۴ (Elstub et al, 2016, 143). نظام شورایی روش جدیدی برای افزایش میزان مشروعیت^۵ و شمول^۶ و نیابت^۷ را مطرح می‌نماید (Mendonça, 2008, 121; Parkinson, 2006). و در پیچه‌ای جدید به سمت مفهوم سازی تعاملات بین افکار عمومی و تصمیم‌سازان در خلال فرایند شور و مشورت گشوده است (Dryzek 2010b; Elstub and McLaverty 2014, 174). با این وجود در کنار مزیت‌های تئوریک مختلف، این رویکرد توانسته است روشی جدید برای کندو کاو در نحوه‌ی عمل فرایند شور و مشورت در خلال دموکراسی‌های معاصر را ارائه کند.

تطور دموکراسی در تئوری‌های شهرسازی

در نیمه اول قرن بیستم، شهرسازی بیش از هر عامل دیگری، از رقابت کشورهای بزرگ، جنگ‌های بین‌المللی و کشاکش جهان دوقطبی تأثیر می‌پذیرفت. در دهه‌های آخر قرن بیستم، شهرسازی بیش از هر چیز، تحت تأثیر گسترش دموکراسی، جنبش محیط زیست، توسعه پایدار، فروپاشی نظام دوقطبی، تغییر کارکرد دولت، گسترش مشارکت عمومی و مانند اینها قرار گرفته است. در بستر این تغییرات، از حدود دهه ۱۹۶۰، شهرسازی از برنامه ریزی متمرکز، درازمدت، آمرانه و دولتی دور شده و به سمت برنامه ریزی تدریجی، دموکراتیک و مشارکتی گرایش یافته است (صرافی

^۱Deliberative Systems

^۲Strong normative premises

^۳Institutional feasibility

^۴Empirical results

^۵Legitimacy

^۶Inclusion

^۷Representation

و دیگران (1394: 24). از سوی نظریه‌های برنامه‌ریزی به شدت از نظام سیاسی (دموکراتیک و غیر دموکراتیک) بینش و نگرش مردم، میزان نقش‌پذیری جامعه و برنامه‌ریزان در عرصه برنامه‌ریزی و همچنین رهیافت برنامه‌ریزی (بالا به پایین یا پایین به بالا) تأثیر می‌گیرند (افتخاری و بهزاد نسب، ۱۳۸۳: ۲). با این وجود می‌توان برهمکنش پارادایمی مشخصی بین تحول در تئوری‌های هر دو حوزه ی دموکراسی و برنامه‌ریزی تشخیص داد. تئوری‌های برنامه‌ریزی متعددی سعی کرده‌اند، حامل هنجارهای دموکراتیک در برنامه‌ریزی باشند (Sage, 2006: 237). چنانچه از تئوری برنامه‌ریزی سینوپتیک^۳ تا تئوری‌های اخیر برنامه‌ریزی شورایی سعی در ارتقاء نقش فرایندهای تصمیم‌سازی دموکراتیک، بواسطه اصلاح و ارتقا پایگاه دانشی (Knowledge Base) برای تصمیمات خود داشته‌اند (Healey, 1996, 1997; Forester, 1999; Innes & Booher, 2003, 36-37). لذا در ادامه به نحوه تحول پارادایم‌های برنامه‌ریزی پرداخته و روند تحولات تاریخی بویژه از منظر رویه‌های دموکراتیک مورد کنکاش و بررسی قرار خواهد گرفت

تئوری برنامه‌ریزی خردگرا- جامع

تا اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی رویکرد غالب در برنامه‌ریزی، نظریه برنامه‌ریزی مبتنی بر عقلایی‌گرایی^۴ یا رویکرد فنی - ابزاری^۵ بود که به طور عمده با اتکا بر دانش فنی برنامه‌ریزان و ابزار و روش‌های علمی شکل می‌گرفت (افتخاری و بهزاد نسب، ۱۳۸۳: ۲). یکی از عقاید مرسوم برنامه‌ریزی خردگرا وجود تفاوت آشکار بین عقاید شهروندان و دانش برنامه‌ریزان است. علاوه بر این اکثر روش‌های مشارکت در این مدل منطقی همچون استماع عمومی^۶، نظر عموم بر پروژه‌ها و ... فرصت‌های معدودی را برای یادگیری دو طرفه مهیا می‌سازد (Innes & Booher, 2000). تصمیم‌سازی دموکراتیک از منظر برنامه‌ریزی خردگرا، مشروعیت خود را بر مبنای تصمیم اکثریت یا فرایند رای‌گیری کسب نموده و بر این پیش‌فرض استوار است، که مردم بعد از شور و مشورت قادر به رسیدن به وفاق نیستند (Healey, 1996: 250). این نظریه بر این باور است که سیاست‌سازی و تصمیم‌گیری در برنامه‌ریزی روی هم رفته در مسیری خطی و مستقیم و گام به گام به سوی نقطه پایانی پیش می‌رود. اما این شیوه نگرش، جبر گرایانه‌تر از آن است که بتواند برای نظریه‌های مربوط به واقعیت برنامه‌ریزی عملی باشد، بدون آنکه شکاف بزرگی بر جای بگذارد. نخستین شکاف چیزی است که هیندس (Hindess, 1997: 74) آن را کسری دموکراتیک می‌نامد؛ و از آن جمله است

^۳Theory of Planning

^۴Synoptic Planning

^۵Rationalism

^۶Instrumental – technical approach

^۷Public hearings

غیبت ملاحظات مربوط به نقش دموکراسی در شکل مشارکت عمومی در زمانی که برنامه را هنوز کارمندان (مشاوران) ارئه نکرده اند. شکاف دیگر به گفته یانو (Yanow, 1996, 201 : 169-170) بین تصمیم و اجراست. شکاف سوم مربوط به این تصور است که پیشنهادهای کارمندان برنامه ریزی به طور سنتی بیطرفانه و مبتنی بر اصول فنی محسوب می‌شود (Hillier, 2002: 224-225). لذا با انتقادهای وارد شده به پارادایم خردگرایی در چندین مکتب فکری بویژه مکتب فکری لیندبلوم بستر برای ظهور رهیافت اندک افزا میسر شد.

تئوری برنامه ریزی اندک افزا

یکی از قدرتمند ترین نقد های که از منظر توسعه تئوریکی برنامه ریزی بر برنامه ریزی جامع- خردگرا واقع شد، توسط لیندبلوم در مقاله‌ای تحت عنوان "دانش خروج از اغتشاش" در سال ۱۹۵۹ ارایه شد. بر همین اساس وی معتقد بود که برنامه ریزان مجبور بودند تا راه حل های خود را بر مبنای دانش که رویکردی بخشی و جزئی داشت، طرح ریزی کنند. لذا هدف لیندبلوم توسعه یک تئوری برنامه ریزی نوین بود تا جایگزین تئوری برنامه ریزی جامع- خردگرا باشد (Bäcklund and Mäntysalo, 2010: 338). لیندبلوم فرایند سیاسی را به عنوان یک بازی تصور می‌کرد و معتقد بود همه‌ی گروه‌ها برای تضمین و حفظ ارزش‌های خود تلاش می‌کنند. از طرفی برای هر تصمیم گیرنده حق تمرکز و دسترسی به جزئیات مسئله رو قابل بود. زیرا باور وی بر این بود که دانش تکمیلی فراتر از اندیشه یک نفر در هر موضوعی است (Lindblom, 1965: 146, 151, 156). تئوری اندک افزای برنامه ریزی تنها به دنبال چگونگی بهره وری گروه های مختلف از فرایند برنامه ریزی نیست، بلکه به دنبال توافق و هم رأیی منافع متضاد نیز هست. رهیافت اندک افزای برنامه ریزی این کار را به وسیله "تعدیل متقابل حزبی" انجام می‌دهد. تعدیل متقابل حزبی بر اساس نوآوری نظریه ای رهیافت اندک افزای برنامه ریزی است که یک روش از چانه زنی و سازش میان گروه های ذینفع در ارتباط با چالش های برنامه ریزی مطرح می‌کند (Mäntysalo, 2005, 6). بر همین اساس چنانچه در گروه های مختلف ارزش ها تعارض پیدا نمود و همه خواسته های گروه مرتفع نشود، مخالفت بین گروه‌های متعارض ظهور پیدا می‌کند. این موضوع در فرایند مذاکره، چانه زنی و جستجوی توافق، در عرصه سیاسی بین گروه‌ها جهت نیل به تصمیمات مشترک بین آنها حل و فصل می‌شود. به عبارتی برنامه ریزی اندک افزای لیندبلوم یک مدل انجمنی از دموکراسی را به کار می‌گیرد. اساسا در دموکراسی انجمنی، انگیزه هر گروه در جهت ارتقای منافع عمومی گروه بوده و مقوله رای گیری به عنوان ابزار اصلی در فرایند تصمیم سازی سیاسی محسوب می‌شود. (Bäcklund and Mäntysalo, 2010: 341). اگرچه تئوری های برنامه ریزی اندک افزای و جامع- خردگرا به طور گسترده ای در انتظارشان برای حصول به قطعیت در تهیه برنامه ریزی متفاوت عمل می‌کنند، با این وجود هنوز

مفاهیم مشترکی از ماهیت دموکراسی را با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند. اصولاً هر دوی آنها مدل انجمنی دموکراسی را اساس قرار داده، هر چند تئوری برنامه‌ریزی جامع- خردگرا فرصت‌های کمتری برای گفتمان سیاسی ذی‌نفعان فراهم می‌کند (Bäcklund and Mäntysalo, 2010: 339).

از اواخر دهه ۱۹۶۰ به بعد سیاست‌های برنامه‌ریزی‌اندک‌افزایی به دلیل گرایش ذاتی به تشکل‌گرایی^۱ مورد انتقاد قرار گرفت. دستیابی و آگاهی از فرایندهای تصمیم‌سازی به طور منصفانه‌ای بین گروه‌های ذی‌نفع توزیع نشده، بلکه با سهولت بیشتری در سیطره نفوذ افراد دارای قدرت و گروه‌های سازمان‌یافته قرار می‌گرفت. طبق تعریف اندک‌افزایی، محافظه‌کار است و بر سیاست‌ها و روابط قدرت موجود استوار شده است. لذا تصمیمات اندک‌افزایی بیشترگرایش به بازتاب منافع افرادی دارد که در شرایط موجود قدرت را در دست دارند (Cates, 1979: 528; Etzioni, 1967: 387; Sager, 1994: 160). لذا بُعد سیاسی اندک‌افزایی لیندبلوم انتقادات شدیدی به دنبال داشت، به ویژه در میان نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی مشهور به برنامه‌ریزی ارتباطی که در بین دهه ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ گسترش یافت. در این بین ساگر (Sager, 1994: 160) حامیان برنامه‌ریزی اندک‌افزایی را به خاطر محدودیت‌های در درک برنامه‌ریزی ارتباطی مورد انتقاد قرار داد. این انتقادات حاکی از یک تغییر در مفهوم دموکراسی داشت. لذا نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی ارتباطی مدل انجمنی دموکراسی را رها کرده و به سمت دموکراسی شورایی که منشاء اصلی انتقادهایشان نسبت به هردوی تئوری‌های برنامه‌ریزی خردگرا و اندک‌افزایی بود، تمایل پیدا نمودند (Bäcklund and Mäntysalo, 2010: 340). در این بین یورگن هابرماس گونه‌ای دموکراسی شورایی بر اساس نظریهٔ کنش ارتباطی^۲ ابداع کرده است که بر اساس آن، سوژه‌های آزاد و برابر در گفتگوی اخلاقی - عقلانی وارد می‌شوند تا سرانجام به اجماع^۳ دست یابند.

تئوری برنامه‌ریزی ارتباطی

از دهه ۱۹۸۰ به بعد ویژگی‌های برنامه‌ریزی تغییر پیدا نمود. در این برهه زمانی برنامه‌ریزی به عنوان فرایندی ارتباطی و همکارانه مد نظر قرار گرفته که بر خلاف یک فرایند خردگرا، در برگیرنده بازیگران مختلف بوده و شرایط حضور و شنیده شدن برای شهروندان و ذی‌نفعان در جهت مشارکت و خلق تغییرات در آن فراهم شد (Hillier, 1998: 216). تحولات نظری ذکر شده که با انتقاد از اثبات‌گرایی و گرایش به دموکراسی و حکومت‌های دموکراتیک همراه بود، به سرعت وارد عرصه برنامه‌ریزی شد و به وسیله افرادی چون جان فورستر در فرایند برنامه‌ریزی به عنوان "نظریه برنامه‌ریزی ارتباطی" بسط داده شد (Healey, 1992: 9-20). هابرماس با ارایه نظریه ارتباطی تصریح

^۱Corporatism

^۲Action communicative

^۳Consensus

کرد که اساس برنامه ریزی موثر و موفق بر شیوه های ارتباطی مبتنی است و پیش نیاز تحقق ارتباط سازنده، آن است که عقلانیت ابزاری یا رویکرد فنی- ابزاری که به عنوان تنها استدلال در برنامه ریزی خردگرا استفاده می‌شود، کنار گذاشته شود و دامنه وسیع تری از استدلال‌ها شامل: استدلال اخلاقی و استدلال احساسی^۲ که همان تجربه حسی مردم از محیط اطراف است مورد توجه قرار گیرد. (Hummel Brunner , 2000: 17-15) در این تئوری تصمیم گیری اقتدار گرایانه از قرار جای خود را به وضعیتی دموکراتیک می‌دهد که در آن تصمیم گیری به نحوی گفتمانی و به گونه‌ای که مورد توافق مشارکت کنندگان است صورت می‌پذیرد. به لحاظ نظری قدرت از دست شمار کم به دست شمار کثیر منتقل می‌شود. دلمشغولی هابرماس کشف چگونگی نهادیه شدن فرایند فراگیری رهایی بخش در خلال مفهوم گفت و گوی عقلانی و عملی- یا قدرت عام و فارغ از اجبار حجت بهتر- است. به موازات این تعبیر، دموکراسی نیز به عنوان نوعی اجماع مبتنی بر انگیزه عقلانی و ملتزم به گفت و گو (Rundell, 1991: 133) صورت بندی می‌شود (Hillier, 2002: 365). این چهارچوب تئوریک پیشنهاده می‌کند که نه تنها کارشناسان و سیاستمداران متخصص، بلکه شهروندان عادی نیز حق مباحثه و گفتگو در موضوعات عمومی را داشته و قابلیت همکاری را دارند. لذا، آنها وفاق را به عنوان یکی از اصول اصلی فرایند تصمیم سازی پیشنهاد می‌کنند (Larsson & Elander, 2001: 334-335). البته آنها انتظار ندارند که فرایند شور و مشورت به خودی خود بتواند منجر به وفاق شود، بلکه بر این باور هستند که در پی آن درک متقابل و احترام دو طرفه شکل گرفته و متعاقباً شیوه باهم زیستن تجلی پیدا خواهد کرد (Dryzek, 2000: 17). حامیان این مدل از برنامه ریزی معتقد هستند، تصمیم های منتج از توافق تصمیم سازان و مردم برآیند مطلوب تری خواهد داشت (Agger & Löfgren, 2006: 4). از طرفی برنامه ریز به عنوان میانجی گفتمان و شنونده روایت‌های خاص هر گروه و تلاش برای اجماع و مصالحه بین گفتگوکنندگان عمل خواهد نمود (Hillier, 2002: ۲۶۸). اگرچه تئوری برنامه ریزی ارتباطی بسیاری از واقعیت‌های زندگی را نادیده گرفته، اما نقش مهمی در حضور شهروندان در گفتمان‌های برنامه‌ریزی ایفا نموده است. با این وجود در جستجوی وفاق در یک بستر برنامه‌ریزی خردگرای ارتباطی، پیش فرض‌های متفاوتی از جهان اشتراکی وجود دارد که منجر به محدودیت مشارکت می‌شوند (Mäntysalo and Rajaniemi, 2003: 127). از نظر منتقدان تناسبات بین قدرت و کنش ارتباطی در نظریه هابرماس دارای نقص و کم و کاستی می‌باشد و قابلیت سازوکارهای قدرت را در جهت عدم دستیابی به وفاق مد نظر قرار نمی‌دهد. یکی از انتقادهایی که تئودور جونز به عقلانیت ارتباطی وارد می‌کند این است که در این تفکر، اعتقاد به امکان رسیدن به یک تفاهم وجود دارد، حال اگر چنین تفاهمی اتفاق نیفتد چه باید کرد. تلاش‌های میانجیگری در جهت حل اختلاف یا رسیدن به توافق مستلزم پذیرش تمایل به یکی

^۱Moral Reasoning^۲Emotive Reasoning

شدن است، در این صورت خطر تحمیل، بحث‌های آزاد را تهدید می‌کند (Rafieian and Maroufi, 1390: 188). با این وجود تضمینی برای همه گیر و منصفانه بودن تصمیمات اتخاذ شده در خلال چهارچوب اجماعی نسبت به عرصه‌های مشاجره‌ای وجود ندارد (Baeton, 2009, Purcell, 2007, 2009). به عبارتی ضعف اصلی ایده برنامه‌ریزی ارتباطی فقدان توافق بین ایده‌ها و واقعیت بود (Flyvbjerg, 2002:59). از سوی زمانی که نظریه پردازان برنامه‌ریزی ارتباطی محدودیت ارتباطی تئوری اندک‌افزای را که بر مبنای دموکراسی انجمنی استوار بود، انتقاد کردند، اساسا انتقادشان بر محدودیت خردگرایی ارتباطی دموکراسی شورایی نیز وارد بود. بر همین اساس جستجو برای یک مدل جدید از دموکراسی فارغ از محدودیت‌های دموکراسی شورایی (که اساس برنامه‌ریزی ارتباطی بر آن استوار است) شروع شد که می‌توانست سرچشمه‌ای برای آغاز یک تئوری برنامه‌ریزی نوظهور باشد (Bäcklund and Mäntysalo, 2010: 341).

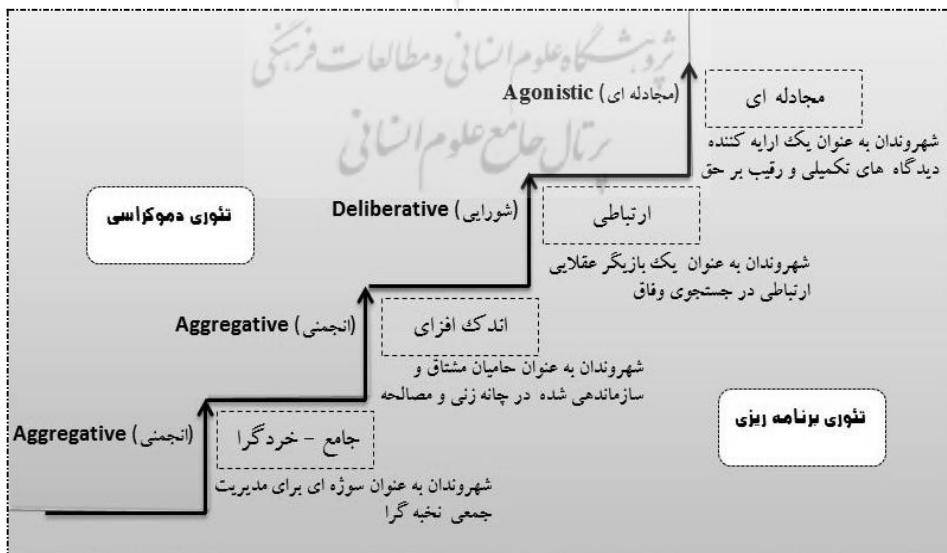
تئوری برنامه‌ریزی مجادله‌ای

پارادیم نوظهور مجادله‌ای (اگونیسم) در برنامه‌ریزی بیشتر از بنیان‌های فکری تئوری دموکراسی شانتال موفه تاثیر پذیرفته است. از دیدگاه موفه (Mouffe, 2005, 228) دموکراسی غربی را می‌توان بواسطه تنش بین دو نوع منطق خاص توصیف نمود: یکی بر مبنای حقوق فردی و حکومت قانونی و دیگری بر اساس تساوی شهروندان در قلمرو عمومی. که می‌توان اولی را در مدل انجمنی دموکراسی و دیگری را در مدل شورایی دموکراسی دسته‌بندی نمود. این تنش ساده سیاست را به یک عمل متناقض و نه عقلایی تبدیل نمود. مدل دموکراسی مجادله‌ای موفه در پی حل و فصل تنش بین مدل‌های انجمنی و شورایی عمل سیاسی است و هر دوی این مدل‌ها را به عنوان تفاسیری مشروع از رفتار دموکراتیک تصدیق می‌کند (Bäcklund and Mäntysalo, 2010: 342). منازعه بین هابرماس و موفه را می‌توان با شرایط مدرن و پست مدرن تمثیل نمود، بطوریکه هابرماس از خرد، مشروعیت، عدالت و اصل عمومیت حمایت کرده و موفه از اصل مخالفت، تکثر گرایی و احتمال وقوع (شانس) دفاع می‌کند (Kapoor, 2002: 468).

همانطور که اشاره شد نسل سوم معاصر تئوری دموکراسی شورایی بر مبنای هدف جمعی استوار بوده و فرایند شور و مشورت را به عنوان یک عمل مشروع حتی زمانی که طرفین در مذاکرات سخت و نفس‌گیر، مدافع علایق خود هستند، مد نظر قرار می‌دهد (Raine Mantysalo, 2014, 41). موفه (Mouffe, 2005) معتقد است که برای احیای دموکراسی نیاز به طرفین مدعی وجود دارد تا در کشمکش‌های مجادله‌ای شرکت کنند. مجادله یک مخالفت جدانشدنی در معنا و عمل سیاسی محسوب می‌شود به طوریکه هیچ کدام از طرفین مشروعیت بیان عقیده دیگران را نفی نمی‌کنند. طرف‌های ناسازگار و مخالفین در واقع نه به عنوان دشمن بلکه رقیب محسوب می‌شوند. به عبارتی

آنها اگر چه موافق همدیگر نیستند اما اقدام به تضييع حق هم برای به کرسی نشاندن عقايد خود نمی‌کنند. موفه بر آن است که شهروندان دموکراتیک فقط می‌توانند در بستر نهادها، گفتمان‌ها، و اشکال زندگی متکثر به وجود آیند و به ارزش های دموکراتیک هویت بخشند (Mouffe, 2007, 7- 8). از اینرو تصمیم سازی کارآمد دموکراتیک مستلزم برخورد زنده مواضع سیاسی است نه اجتناب از تقابل و تاکید بر وفاق سازی. از طرفی هیلیر (۲۰۰۳) مفهوم مجادله را می‌توان به این صورت تعریف می‌کند: امکان استمرار همیشگی تعارض و کشمکش، و نه به عنوان تقابل و چیرگی، بطوریکه برخی از بازی‌های قدرت اعمال شده در فرایند تصمیم سازی برنامه ریزی به طور سودمندانه ای تشریح شود (Hillier, 2003: 47-48). به عبارتی می‌توان گفت مفهوم مجادله به عنوان اثر متقابل بین کشمکش و تعارض دو جانبه با یک جنبه استراتژیک تعریف می‌شود که نه تنها حرکت به سمت وفاق تعیین نشده و بلکه به صورت مداوم شکل می‌گیرد. اهمیت این اثر متقابل این است که تصمیم سازی مجادله‌ای نیاز به عدم تعیین و محتمل بودن داشته که خصیصه اصلی مباحثه و عمل سیاسی به شمار می‌رود (همان). در واقع به جای حذف تفاوت ها در ارزش‌ها و مفاهیم مشارکت در برنامه ریزی ارتباطی، رویکرد مجادله‌ای سعی می‌کند از این ارزش ها به عنوان محرک‌های برای رسیدن به اجماع بهتر بهره گیرد (Flyvbjerg, 1998b, 2002; Gunder, 2003; Hillier, 2003).

شکل (۱) به تحولات پارادایمی تئوری برنامه ریزی و تئوری دموکراسی مرتبط با آن را نمایش می‌دهد. بطوریکه مراحل توسعه از تئوری برنامه ریزی خردگرا - جامع و مدل انجمنی دموکراسی شروع شده و به تئوری برنامه ریزی و دموکراسی مجادله اخیر ختم شده است. البته با توسعه نسل چهارم تئوری دموکراسی شورایی نیز گمان می‌رود شاهد تغییرات پارادایمی جدیدی در حوزه تئوری برنامه ریزی باشیم.



شکل ۱. تحولات پارادایمی تئوری برنامه ریزی و تئوری دمکراسی

(منبع: Bäcklund and Mäntysalo, 2010, 344)

به طور کلی رویکرد مجادله ای قابلیت تجدید و طرح ریزی دوباره موضوعات اولیه‌ای که پروژه‌های شهری با آن درگیر هستند، را فراهم نموده و از طرفی راه حل های متناسب با مفاهیم و فرایندهای ویژه موضعی ارائه می‌دهد. (Clare Mouat, Crystal Legacy & Alan March, 2013). بنابر این برنامه ریزی مجادله ای را می‌توان به عنوان یک سازوکار پاسخگویی دموکراتیک تصور نمود که در خلال آن ناسازگاری‌های موجود از طریق حضور گروههای ذی نفع در فرایند تصمیم سازی مرتفع شوند (Hillier, 2002; Mouffe, 2000; Ploger, 2004; Purcell, 2009). در واقع به جای اجماع بی نقص منتج از ارتباط لزوم وجود تنازع در فرایندهای برنامه ریزی از ایده‌های اصلی این نوع برنامه‌ریزی محسوب می‌شود.

۵- بحث و جمع بندی

برنامه ریزی نه تنها از لحاظ تاریخی با حداقلی از دمکراسی عجین بوده است بلکه بر مبنای شناخت و تحلیلی که در این تحقیق ارائه شده برنامه ریزی و دمکراسی از منظر مبانی نظری و فلسفی دو پدیده و مفهوم همبسته‌اند که حرکت در راستای یکی به ارتقای دیگری منجر می‌گردد. و به عبارت بهتر، برنامه ریزی ابزار یا فرایندی است که به تکوین و ارتقای دمکراسی می‌انجامد و خود در چنین روندی بسط می‌یابد. (ترکمه، ۱۳۹۰، ۱۵) از طرفی از آنجایی که پایه و اساس دمکراسی‌های مدرن بر آرمان‌های برابری و آزادی بنا نهاده شده‌اند، بالطبع ماهیت تئوری‌های دمکراسی و برنامه ریزی به سمت ایجاد فرصت‌های برابر برای همه شهروندان و ذی نفعان برنامه ریزی سمت و سو پیدا کرده است. با این وصف، پیش فرض‌های برنامه‌ریزی پسا مدرن بر باز بودن فرایندها و رویه‌های تصمیم سازی و پذیرا بودن تغییرات در چارچوب‌های سیال شکل گرفته است. بر همین اساس ایجاد بسترهای بحث و مجادله و خلق فرصت‌های برابر مشارکت و دیده شدن در تعیین آینده شهری از اهداف نظریات نوین پیش رو می‌باشد. لذا می‌توان گفت هیچ ایده‌ی از پیش انگاشته شده ای درباره فرایندهای تصمیم سازی وجود نداشته و قطعیت جای خود را به گفتمان ذی نفعان، چالش و تغییر داده است. همسو با رویه‌های مطرح شده‌ی پیشین تئوری‌های نوظهور دمکراسی شورایی که در این مقاله به تفصیل بیان شده، مشتمل بر یک نظام شورایی دریاچه ای جدید به سمت مفهوم سازی تعاملات بین افکار عمومی و تصمیم سازان در خلال فرایند شور و مشورت گشوده و در جهت هم افزایی با چارچوب‌های تئوریک آن پارادایم‌های برنامه ریزی را تغییر داده و در جهت وفاق، مشروعیت، خواست عمومی، عدم قطعیت، تکثر گرایی و خلق بسترهای مجادله‌ای برابر تحولی ایجاد نموده است. تحولات نظری ذکر شده با انتقاد از اثبات گرایی و گرایش به دمکراسی همراه بوده که در تکوین فرایندهای شور و مشورت اهمیت بسزایی داشته است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که نظریه برنامه ریزی در چرخش پارادایمی خود از

رویکردهای مبتنی بر عقلایی‌گرایی و فنی-ابزاری مطرح شده در مطالعات پیشین به سمت رویکردهای ارتباطی و مجادله‌ای تطور پیدا نموده تا مشروعیت برنامه ریزی با ایجاد عرصه‌های شورایی و تحقق بستری برای گذار از شهروند معمولی به شهروند فعال در تصمیم‌سازی‌های شهری، تضمین شود. اما در این بین به نظر می‌رسد نظام برنامه ریزی ایران هنوز نتوانسته تناسبات بین تحولات تئوریک‌ی برنامه ریزی و خواست عمومی را در طرح‌های شهری منعکس کرده و از این منظر دارای نقص و کم‌وکاستی بوده و از طرفی توانایی دستیابی به وفاق و مشارکت‌سازنده درسازوکارهای جامعه شهری را نداشته است. بر همین اساس با مطرح شدن نظریه برنامه ریزی اگونیستی به عنوان فرایندی مردم‌نهاد، لزوم همسویی با بنیان‌های فلسفی آن و در عین حال انطباق آن با الگوی نظام برنامه ریزی ایرانی-اسلامی و بهره‌جستن از ارزش‌ها و مفاهیم ناسازگار در فرایند شور مشورت به عنوان محرک‌های برای شکل‌گیری اجماع و کاستن سایه‌های قدرت مد نظر این مقاله می‌باشد. از طرفی پیداست که هنوز تئوری برنامه ریزی مجادله‌ای در میانه راه خویش است و با ظهور تئوری‌ها و مکتب‌های فکری مختلف نظیر نسل چهارم تئوری دموکراسی اصلاحات و تعدیل‌های را بر خود خواهد دید. لذا برنامه ریزان فارغ از مناسبات قدرت، باید در تشویق و ترغیب به سیال بودن ساختارها نقشی فعال‌تر داشته و در بستر گفت‌وگوهای اجتماعی در جهت تبدیل ستیزه‌گری به مجادله و به تبع آن تبدیل دشمن به مخالف و خشونت به رقابت تلاش کنند.

منابع

۱. افتخاری رکن‌الدین، بهزادنسب‌جانعلی (۱۳۸۳). برنامه ریزی ارتباطی رویکردی انتقاد، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دروه ی ۸، بهار ۱۳۸۳. شماره ۱ (پیاپی ۳۲)؛ صفحه ۱ تا صفحه ۲۲
۲. ترکمه، آیدین. (۱۳۹۴). تبیین ارتباط بین برنامه ریزی و دموکراسی در ایران. (پایان نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی.
۳. رفیعیان مجتبی، معروفی سکینه (۱۳۹۰) نقش و کاربرد برنامه ریزی ارتباطی در نظریه های نوین شهرسازی. مجله آرمانشهر، شماره ۷، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۱۳-۱۲۰
۴. صراف‌ی مظفر، توکلی نیا جمیله، چمنی مقدم مهدی (۱۳۹۴). جایگاه برنامه ریز در فرایند برنامه ریزی شهری ایران، فصلنامه مطالعات شهری، شماره دوازهم پاییز ۱۳۹۳
۵. فابنشتاین، سوزان و فابنشتاین، نورمن (۱۳۸۰). برنامه ریزی شهری و ارزش های سیاسی، ترجمه ناصر برک پور، فصلنامه مدیریت شهری، شماره ۵، بهار ۱۳۸۰
۶. مهدیزاده، جواد (۱۳۸۰). به سوی شهرسازی دموکراتیک، فصلنامه مدیریت شهری، شماره ۵، بهار ۱۳۸۰
7. Agger, A., & Löfgren, K. (2006). **How Democratic are Networks Based on Citizen Involvement? A Framework for Assessing the Democratic Effects of Networks**. Roskilde: Roskilde Universitet.
8. Bäcklund, P., & Mäntyselä, R. (2010). Agonism and institutional ambiguity: Ideas on democracy and the role of participation in the development of planning theory and practice – the case of Finland. **Planning Theory**, 9(4), 333–350
9. Bohman, J. (1998). Survey article: Coming of age of deliberative democracy. **Journal of Political Philosophy**, 6(4), 400–425. doi:10.1111/1467-9760.00061
10. Cates, C. (1979). Beyond muddling: Creativity. **Public Administration Review** 39(6): 527–532.
11. Chambers, S.(2009). “Rhetoric and the Public Sphere: Has Deliberative Democracy Abandoned Mass Democracy?” **Political Theory**, 37(3): 323-350.
12. Deveaux, M. (2003). “A Deliberative Approach to Conflicts of Culture.” **Political Theory**, 31(6): 780-807.
13. Dryzek, J. (2010b). **Foundations and Frontiers of Deliberative Governance**. Oxford University Press.
14. Dryzek, J.S. (2000). **Deliberative Democracy and Beyond: Liberals, Critics, Contestations**. New York: OUP.
15. Elstub, S. (2010). “The Third Generation of Deliberative Democracy” **The Journal of Political Studies Review**, 8(3): 291-307 Article first published online: June 8, 2010; Issue published: September 1, 2010
16. S. Elstub and P. McLaverty. (2014). “**Mini-publics: Issues and Cases.**” In **Deliberative Democracy: Issues and Cases**, 166-188, Edinburgh: Edinburgh University Press.

17. S. Elstub, S. Ercan & R. Fabrino Mendonça . (2016). Editorial introduction: The fourth generation of deliberative democracy, **Critical Policy Studies**, 10:2,139-151, DOI: 10.1080/19460171.2016.1175956
18. Etzioni, A. (1967). Mixed-scanning: A 'third' approach to decision-making. **Public Administration Review** 27(5) 385–392.
19. Falleth, E. (2010). Challenges to Democracy in Market-Oriented Urban Planning in Norway, **European planning studies**, 18(5): 737-753
20. Flyvbjerg, B. (1998). **Rationality and power. Democracy in practice**. Chicago, IL: The University of Chicago Press.
21. Flyvbjerg, B. (2002). **Planning and Foucault in Search of the Dark Side of Planning Theory, New Directions for Planning Theory**. London and New York: Routledge, pp. 44-62
22. Forester, J. (1999). **The deliberative practitioner. Encouraging participatory planning processes**. Cambridge, MA: The MIT Press.
23. Gunder, M. (2003a). 'Passionate Planning for the Others' Desire: An Agonistic Response to the Dark Side of Planning', **Progress in Planning** 60(3): 235-319
24. Gutman, A., & Thompson, D. (1996). **Democracy and disagreement**. Cambridge, MA: Harvard University Press.
25. Gutman, A., & Thompson, D. (2004). **Why deliberative democracy?** Princeton, NJ: Princeton University Press.
26. Hanberger, A. (2006). 'Evaluation of and for Democracy' in **Evaluation**, 12 (1):17-37.
27. Healey, P. (1992). A Planner Day, Knowledge and Action in Communicative Practice, **APA Journal. in communicative planning**. London, UK: Routledge.
28. Healey, p. (1996). **Planning through debate: The communicative turn in Planning theory**, Reading in Planning Theory, Blackwell.
29. Healey, P. (1996). Planning through Debate: The Communicative Turn in Planning Theory. In S. Fainstain & S. Cambell (Eds.), **Readings in Planning Theory** (pp.234-259): Blackwell Publisher.
30. Healey, P. (1997). **Collaborative planning: Shaping places in fragmented societies**. London, UK: Macmillan.
31. Hillier J. (1998). Representation, Identity, and the Communicative Shaping of Place. In A. Light & J. Smith (Eds.), **The Production of Public Space**: Maryland: Rowman & Littlefield.
32. Hillier, J. (2002). **Shadows of Power**. London: Routledge, 368 pages.
33. Hillier J. (2003). Agon'izing Over Consensus: Why Habermasian Ideals cannot be 'Real', **Planning Theory Journal**, 2 (1): 37-59
34. Hindess, B. (1997). Democracy and Disenchantment, **Australian Journal of Political Science**, 32,1: 79-92.
35. Innes, J. & Booher, D. (2004). Reframing Public Participation: Strategies for the 21st Century, **Planning Theory and Practice**, 5(4): 419-436.
36. Innes, J., & Booher, D. (2000). Planning Institutions in the Network Society: Theory for Collaborative Planning. In Sallet, W and Faludi, A (eds.); **The Revival of Strategic and Spatial Planning**. Amsterdam
37. Innes, J.E. & Booher, D.E. (2003). Collaborative policy making: governance through dialogue, in: M.W. Hajer & H. Wagenaar (Eds) **Deliberative Policy Analysis: Governance in the Network Society**, pp. 33–59 (Cambridge, Cambridge University Press).

38. Kapoor, I. (2002). Deliberative Democracy or Agonistic Pluralism? The Relevance of the Habermas-Mouffe Debate for Third World Politics, *Alternatives: Global, Local, Political* 27(4):459-487
39. King, L.A (2003). Deliberation, Legitimacy, and Multilateral Democracy, *The Journal of Governance*, (16)1, 23-50
40. Larsson, J., & Elander, I. (2001) Consensus, Democracy and the Land Surveyor in the Swedish Cadastral Executive Procedure. *Planning Theory & Practice*, 2(3), 325-342.
41. Lindblom, C. E. (1965). *The intelligence of democracy*. New York, NY: The Free Press.
42. Mansbridge, J.; Bohman, J.; Chambers, S.; Christiano, T.; Fung, A.; Parkinson, J.; Thompson, D. and Warren, M.E. (2012). "A Systemic Approach to Deliberative Democracy." In *Deliberative Systems – Deliberative Democracy at the Large Scale*, edited by J. Parkinson, J. and J. Mansbridge, 1-26. Cambridge: Cambridge University Press.
43. Mäntysalo R, Jarenko K. (2014). Communicative Planning Theory Following Deliberative Democracy Theory: Critical Pragmatism and the Trading Zone Concept. *International Journal of E-Planning Research*, 3(1):38-50.
44. Mäntysalo R, Rajaniemi J (2003) Vallan ulottuvuusia maankäytön suunnittelussa. *Synteesi* 22(3): 117–136.
45. Mäntysalo, R. (2005). "Approaches to Participation in Urban Planning Theories", Diploma workshop in Florence.
46. Mendonça, R.F. (2008). "Representation and Deliberation in Civil Society." *Brazilian Political Science Review*, 2(2): 117-137.
47. Mouffe, Chantal (2000). *Deliberative Democracy or agonistic pluralism*, institute fur Hoherstudien (Ihs), Wien institute for advanced studies, Vienna.
48. Mouffe, Chantal (2005). "The Limits of John Rawls's Pluralism, *Politics, Philosophy and Economics Journal* 4 (2): 221-23.
49. Mouffe, Chantal (2007). 'Artistic activism and agonistic space', *Art and research, a journal of ideas, context and Methods*, Vol. 1, No. 2.
50. Neblo, M. (2007). "Family Disputes: Diversity in Defining and Measuring Deliberation." *Swiss Political Science Review*, 13(4): 527-557.
51. Parkinson, J. (2006). *Deliberating in the Real World: Problems of Legitimacy in Deliberative Democracy*. Oxford: OUP.
52. Pløger, J. (2004). Strife: Urban planning and agonism. *Planning Theory* 3(1): 71–92.
53. Purcell, M. (2007). City-Regions, Neoliberal Globalization and Democracy: A Research Agenda, *International Journal of Urban and Regional Research*, 31(1): 197-206.
54. Purcell, M. (2009). Resisting neoliberalization: communicative planning or counter-hegemonic movements? *Planning Theory Journal*, 8(2): 140–165.
55. Rundell, J. (1991) Jürgen Habermas in P /beilharz (ed). *Social Theory*, Sydney: Allen and Unwin.
56. Sager, T. (1994). *Communicative Planning Theory*. Aldershot: Avebury.
57. Thompson, D. (2008). "Deliberative Democratic Theory and Empirical Political Science." *Annual Review of Political Science*, 11: 497-520.
58. Yanow, D. (1996) *How Does a Policy Mean?* Washington, DC: Georgetown University Press.

59. Young, I.M. (1996). "Communication and the Other: Beyond Deliberative Democracy." In **Democracy and Difference: Contesting the Boundaries of the Political**, edited by S. Ben habib, 120-135. Princeton: Princeton University Press.

